



پویشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

آسیب شناسی روابط ایران و ایالات متحده: بررسی بعد تاریخی از منظر آمریکا

نویسنده:

فرزان صفری ثابت

دانشجوی دکتری دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

شهریور ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

میز سیاست خارجی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

مقدمه

یکی از پست‌های اخیر دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا درباره «پول نداشتن ایران» را می‌توان به عنوان یک طعنه عادی در نظر گرفت، اما این طعنه عادی نکته قابل توجهی نیز در خود دارد و آن، جمله‌ای است که ترامپ بالای نمودار ذکر کرده است: «۵۱ سال رفتار بد و در ادامه نموداری از ارزش‌زدایی ریال، واحد پول ایران». در نگاه نخست، با درنظر گرفتن مدت زمان حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که این اظهارنظر به دوره پیش از انقلاب اشاره دارد؛ دوره‌ای که طی آن، آخرین شاه ایران که در سه سال پایانی حکومت خود متحد ایالات متحده بود، ممکن است سیاست‌هایی را در پیش گرفته باشد که از دیدگاه سیاست‌گذاران آمریکایی نامطلوب یا زبان‌بار تلقی می‌شدند. درباره علل وقوع انقلاب پژوهش‌های بسیاری انجام شده، اما این مساله که از منظر ایالات متحده، چه عوامل و بازیگرانی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، عمداً و سهواً نه تنها در سقوط شاه، بلکه در فروپاشی روابط ایران و آمریکا نقش داشتند، نکته‌ای است که در ایران کمتر به آن توجه شده است.

پیشینه تاریخی

برای درک بهتر این موضوع ابتدا باید به فضای امنیتی و ژئوپلیتیکی جنگ سرد و پس از جنگ جهانی دوم اشاره کرد و دریافت که چگونه و تحت چه شرایطی محمدرضا پهلوی به صورت یکی از متحدین اصلی آمریکا درآمد و چگونه و به مرور زمان توسط آمریکا نادیده گرفته شد. در ابتدای جنگ سرد، پس از پیروزی متفقین بر آلمان نازی و شکست ایتالیا و ژاپن، خطوط مرزی تازه‌ای شکل گرفت که فضای امنیتی جهان را برای چهار دهه دیگر مشخص می‌کرد. با گسترش اتحادهای نظامی و رقابت‌های تسلیحاتی میان شرق و غرب به رهبری ایالات متحده و شوروی، و به تعبیری یارگیری برای اردوگاه‌های مشخص به دست این ابرقدرت‌ها، در کشورهایی که عضو این اتحادها بودند حاکمانی به قدرت رسیدند که به نوعی بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست خارجی ابرقدرت‌ها به شمار می‌رفتند. این سیاست یکی از ستون‌های اصلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در میانه دهه‌های پنجاه و هشتاد میلادی بود، بارهبرانی چون هایل سلاسی در اتیوپی، پارک در کره جنوبی، دیم در ویتنام جنوبی، سوکارنو در اندونزی، پینوشه در شیلی و همین‌طور محمدرضا شاه پهلوی در ایران. یکی از دلایل اهمیت این کشورها را می‌توان نزدیک بودن به بلوک شرق یا قرار گرفتن در مجاورت آن دانست. این کشورها نه تنها دنباله‌روی غرب بودند بلکه اعضای فعال بلوک‌بندی‌های نظامی غرب نیز محسوب می‌شدند. ایران یکی از بزرگ‌ترین دریافت‌کننده‌های کمک‌های نظامی آمریکا و غرب از طریق پیمان سنتو به همراه ترکیه و پاکستان بود. فارغ از این اهمیت، آن چه که مورد ایران را از سایر کشورها متمایز می‌کند این است که کشورهای نامبرده با اینکه اهمیت زیادی در سیاست خارجی آمریکا داشتند اما از نقطه‌ای به بعد، آمریکا ببه خاطر مسائل داخلی حاکمان متحد این کشورها، و به دلیل

ریسک بالای سیاسی برای سیاست خارجی و وجهه بین‌المللی آمریکا، این کشورها را نادیده گرفت. به طور مثال، سوکارنو در اواخر دهه نود میلادی و پس از فشارهای داخلی و خارجی، مجبور به استعفا شد و این استعفا پس از آن صورت گرفت که واشنگتن خود بر رفتن سوکارنو پافشاری کرد، همان سوکارنویی که در دهه شصت میلادی فقط یک افسر نظامی بود و با کشتار تقریبی پانصد هزار تا یک میلیون نفر با حمایت آمریکا به قدرت رسید. یک مثال دیگر، عدم حمایت آمریکا از رهبر ویتنام جنوبی، یکی از متحدین اصلی آمریکا در جنگ ویتنام است. نکته جالب، عادی‌سازی روابط ایالات متحده با ویتنام متحد کمونیستی در دهه نود میلادی است. ایالات متحده آمریکا به رغم حمایت از چنین رهبرانی، پس از رفتن آنها توانسته است مرادوات خود را با این کشورها ادامه دهد. اما مورد ایران با این کشورها بسیار متمایز است و این مساله که این دو کشور در یک چرخه بی‌پایان تنش و تقابل قرار گرفته‌اند، مساله‌ای شایان بررسی است.

نقش ایران در سیاست ایالات متحده

دلیل اینکه آمریکا پس از گذشت یک قرن در یک تقابل با ایران قرار گرفته است را می‌توان در تحولات پس از جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی اعراب در اوپک جستجو کرد. با وجود ورود محمدرضا شاه به عنوان یک بازیگر نفتی و متحد آمریکا در دوره نیکسون که از او به عنوان یکی از ستون‌های سیاست خارجی آمریکا در منطقه یاد می‌شده است، تحولات نفتی و ژئوپلیتیکی در آمریکا و جهان، سیاست خارجی آمریکا را به مسیر دیگری سوق داد. اختلاف میان نخبگان آمریکایی همچون کسینجر در حمایت از شاه و رامسفلد در انتقاد از سیاست‌های دفاعی ایران در دولت فورد، به همراه بدبینی و شک دولت منتخب دموکرات کارتر پس از رسوایی نیکسون در پرونده واترگیت و ویتنام را می‌توان این‌طور تفسیر کرد که شاه به عنوان حاکم ایران که از یک پرونده چالش‌برانگیز حقوق بشری برخوردار بود به صورت سهوی و شاید عمدی، قربانی دولت کارتر شد. این اقدام در راستای مبارزات انتخاباتی و برای تنبیه جمهوری خواهان در اداره کشور در دهه هفتاد میلادی بود اما جرعه آن را می‌توان از دولت فورد دانست که به خاطر مسائل داخلی آمریکا و قیمت بالای نفت، نه تنها شاه و ایران را به عنوان مقصران بحران نفت می‌دیدند، بلکه به نوعی این‌طور استنباط می‌کردند که در آینده ایران می‌تواند به عنوان یک رقیب منطقه‌ای در مقابل آمریکا ظهور کند.

از تعامل تا تقابل: چرخه بی‌پایان

با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ شمسی، ایالات متحده برای فاصله گرفتن از شاه و برای حفظ وجهه خود، به صورت غیر مستقیم راه را برای دولت انقلابی هموار کرد. انقلاب ایران و ماجرای گروگانگیری نه تنها یک خاطره تلخ در اذهان سیاست‌گذاران آمریکایی، بلکه درس عبرتی در بازبینی سیاست‌های امنیتی و خارجی برای

جلوگیری از وقایع مشابه بود. با گذشت نزدیک به پنجاه سال، ایران از زبان سیاستگذاران و نخبگان آمریکایی به عنوان یک خطر نه فقط برای آمریکا بلکه کل جهان معرفی شده است. با وجود اقداماتی مانند برجام در قالب مذاکرات چندجانبه گرا میان ایران و آمریکا، تقابل و تنش میان ایران و آمریکا، ساختار منطقه‌ای و پارادایم امنیتی خاورمیانه را شکل بخشیده است؛ تقابلی که از زمان ورود ترامپ به عرصه سیاسی آمریکا شدت گرفته است. در این مدت آمریکا با تهدید ایران و با فشار دوگانه (اقتصادی و نظامی) تلاش نموده ایده تغییر رژیم را قوت بخشد یا برای امتیازگیری و همزمان با نگه داشتن اهرم فشار، ایران را بر سر میز مذاکره بکشاند. از سال ۱۴۰۴، پس از وقوع دو جنگ که بخشی از یک جنگ بزرگ‌تر برای مهار چین و روسیه به صورت ژئواکونومیک است، آمریکا تلاش دارد ایران را با تغییر رژیم و شاید با فروپاشی، به تسلیم وادارد.

تصویر ایران در آمریکا: راهکارها

پیشینه و چرخه‌ای که از آن یاد شد را می‌توان تا حدی ناشی از نبود سازوکارهایی برای بهبود روابط میان آمریکا و ایران دانست. در نظرسنجی‌هایی که در داخل ایالات متحده درباره ایران انجام می‌شود، با اینکه مخالفت نسبت به جنگ شاید قابل توجه به نظر برسد، چندان نیز در محدوده اقلیت مطلق نیست و در نتیجه‌ی این نظرسنجی‌ها اغلب از ایران به عنوان یک کشور متخاصم یاد می‌شود. تصویر و وجهه ایران به عنوان یک کشور متخاصم، نه تنها در ادراکات سیاستگذاران و نخبگان آمریکا به شدت اثرگذار بوده بلکه جامعه و رسانه‌های آمریکایی را نیز تحت‌الشعاع قرار داده است. یکی از کنشگرانی که تاثیر بسیاری بر شکل‌گیری سیاست‌گذاری آمریکا در قبال ایران دارد، جامعه دانشگاهی این کشور است که در چند دهه گذشته، تقریباً هیچ ارتباطی با ایران نداشته‌اند یا تحت تاثیر بخشی از دیاسپورای ایرانی است. دیپلماسی مسیر دوم میان ایران و آمریکا را می‌توان آغازی برای مدیریت تنش میان آمریکایی‌ها و ایرانیان برای ترمیم وجهه هر دو کشور و به عنوان پلی برای ایجاد ارتباط میان مردمان در آینده در نظر گرفت.